



کاربست رویکرد ادبیات اقلیت ژیل دلوز بر رمان "الثلج یاتی من النافذه" حنا مینه و رمان "جای خالی سلوچ" محمود دولت‌آبادی

مریم قربانعلی^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد ورامین - پیشوا، دانشگاه آزاد اسلامی، ورامین، ایران.

اشرف چگینی^۲ (نویسنده مسئول)

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ورامین - پیشوا، دانشگاه آزاد اسلامی، ورامین، ایران.

محمدعلی شفقانی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ورامین - پیشوا، دانشگاه آزاد اسلامی، ورامین، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۵

چکیده

ژیل دلوز از بزرگ‌ترین فیلسوفان معاصر، از جمله متفکرانی است که در زمینه ادبیات اقلیت مطالعات قابل توجهی داشته است. «اقلیت شدن» گسستن قید و بندهایی است که ما را به شیوه‌های خاصی از اندیشیدن مقید می‌سازد تا با قلمرو زدایی‌ها، قلمروهای متعارف را از میان بردارد و به صیورورت دست یابد. مراد از شدن یا صیورورت، گذرهایی است که یک مفهوم در خلال آن‌ها دگرپرسی می‌یابد. اقلیت شدن مقاومتی در برابر ایدئولوژی اکثریت و بیانگر گریز از هنجارهای اکثریت است. همه صیورورت‌ها، رفتن به سوی ادبیات اقلیت و اقلیت شدن است. «شدن» در دیدگاه دلوز نقش محوری دارد. او برای تبیین فلسفه «شدن» خود، از ریزوم کمک می‌گیرد. در این جستار به روش توصیفی-تحلیلی سعی گردیده ضمن ارائه تعریفی از ادبیات اقلیت، به واکاوی و شناخت این نظریه در رمان «جای خالی سلوچ» و رمان «الثلج یاتی من النافذه» پرداخته شود.

۱. ghorbanalimaryam@gmail.com.

۲. ashraf_chegini@yahoo.com.

با خوانش دورمان، طبق رویکرد ادبیات اقلیت دریافتیم که ویژگی‌های این تفکر از جمله مهم‌ترین ویژگی آن، قلمرو زدایی برای رسیدن به صیوروت را دارا هستند و کاربست این رویکرد در هر دورمان امکان‌پذیر است. **واژگان کلیدی:** ژیل دلوز، محمود دولت‌آبادی، حنا مینه، ادبیات اقلیت، صیوروت.

۱- مقدمه

۱-۱ بیان مسأله

محمود دولت‌آبادی (زاده ۱۰ مرداد ۱۳۱۹ سبزوار) از نویسندگان بزرگ و صاحب سبک در نوع رئالیسم ایران است. بیش‌ترین داستان‌های او زمینه بومی و اقلیمی و رنگ روستاهای خراسان دارند. او برنده جوایزی چون: جایزه خانه فرهنگ‌های جهان، جایزه یان میخالسکی سوئیس و شوالیه ادب و هنر فرانسه را بوده است. حنا مینه (۱۹۲۴-۲۰۱۸) برنده جایزه نجیب محفوظ و جایزه ادبی مراکش، نویسنده برجسته اهل سوریه است. رمان «الثلج یاتی من النافذه» رمان سوم اوست موضوع اصلی این داستان، زندگی یک مبارز سیاسی به نام فیاض و چگونگی مواجهه او با بی‌عدالتی‌های جامعه است. (ناظمیان، ۱۰۲: ۱۳۹۲) زمان‌های او شاهد و گواهی بر اوضاع سیاسی عصر خود است. (مینه، ۲۰۰: ۱۶۳). ژیل دلوز (۱۹۹۵-۱۹۲۵) اهل فرانسه و از تنورسین‌های پرسر و صدای قرن بیستم در جهان است. او دانش‌آموخته فلسفه نزد شخصیت‌های بزرگ بود. یکی از فیلسوفان پست‌مدرن و پس‌اساختارگرای پایان قرن بیستم با آثاری قابل توجه به‌ویژه آثاری چون؛ سرمایه‌داری و شیزوفرنی (۱۹۷۲)، کافکا به‌سوی ادبیات خرد یا اقلیت (۱۹۷۵) هزار فلات (۱۹۸۰) است که با همکاری و همفکری روانشناس فیلسوف به نام فیلیکس گتاری نوشت.

دلوز از "بودن" می‌گریزد و به "شدن" می‌رسد. فهرست شدن‌ها، بی‌پایان است. در پی این دیدگاه، در تمام آفریده‌های هستی، قابلیت شدن نهفته است. حرکت تکاملی یا تنازلی را در پدیده‌های خلقت می‌توان هم شاهد بود و هم به وجود آورد... (دلوز و گتاری، ۱۹۸۷: ۱۰۶)

مقصود از باز قلمرو سازی، شیوه‌ای است که در آن ابزار پیشین و عناصر قلمرو زدایی شده دوباره باهم تلفیق می‌شوند و وارد رابطه جدیدی می‌شوند تا موقعیت جدیدی را بسازند یا قبلی را تعدیل و اصلاح کنند. در این مقاله ضمن بررسی ادبیات اقلیت و عناصر آن، رمانجای خالی سلوچ و رمان الثلج یاتی من النافذه نیز با مؤلفه‌های ادبیات اقلیت بررسی می‌گردد تا روشن شود دورمان در این نوع ادبیات دلوزی قرار می‌گیرد.

ادبیات اقلیت در زبان فرانسوی ((*literature mineur*) و در زبان فارسی به «ادبیات خرد» ترجمه شده است. اقلیت شدن به معنای هم‌نوایی کامل نداشتن افراد و جوامع با معیار و استاندارد اکثریت محوره است.

(پاتون، ۲۰۰۵: ۴۱۳-۴۰۰)

ژیل دلوز به همراه فیلیکس گتاری از مطرح کنندگان ادبیات اقلیت‌اند. از نظر آن‌ها هیچ اثر بزرگ ادبی نیست که از ادبیات اقلیت نباشد. هر اثری به این دلیل بزرگ و باشکوه می‌شود که از نرم و مسیر اکثریت فاصله می‌گیرد و خط و مسیری متفاوت و ممتاز به وجود می‌آورد. ادبیات اقلیت نیز همین زدودن و فاصله گرفتن از قلمروهای مبتذل و مستعمل است. "رسالت ادبیات، صرفاً مسیری خطی و از پیش تعیین شده نیست. ناتمام بودن و میل به صیوروت (شدن) در درون هر ادبیات نابی نهفته است." (دلوز، ۱۳۹۱، ۴۵) ابزاری که هر ادبیات را به اقلیت تبدیل می‌کند، عناصری چون؛ شدن، نفی، میل، بازفعال‌سازی، قلمرو زدایی و هر عنصری که بتواند یک اثر را از حالت سکون و تکرار به سمت حرکت و پویایی و تازگی بکشاند.

"شدن" در نظر دلوز و گتاری یک اسم عام است که در روال و سیر زندگی هر فردی وجود دارد. "در اندیشه دلوز و گتاری تنها اقلیت شدن است که اهمیت دارد، نه هر شدنی از جمله اکثریت شدن. شدن می‌تواند برای اکثریت نیز صادق باشد؛ اما "اقلیت شدن" اصل و بنیان یک اثر بزرگ و سترگ از دیدگاه آن‌هاست. در اقلیت شدن و ادبیات خرد است که قلمرو گذاری‌های اکثریت زدوده می‌شود. (دلوز و گتاری، ۱۳۹۲: ۲۰) دلوز با مطالعه تاریخ فلسفه روش معمول فلسفه را به چالش کشید. (دلوز ۱۳۸۹: ۱۳۷-۱۳۸) دلوز به آن بخش صیوروت تأکید دارد که به کمال و پویایی نائل گردد. هر مفهومی شدنی دارد که به ارتباط آن مفهوم با مفاهیم مستقر بر همان طرح می‌پردازد. مفاهیم با یکدیگر مرتبط‌اند، مؤید یکدیگرند و به فلسفه‌ای یکسان تعلق دارند. (دلوز و گتاری، ۱۳۹۳: ۳۱) از دیدگاه دلوز در فرایند خواندن متن، خوانش باید بر تأثیرهایی که در فرد و حیات وی، می‌آفریند متمرکز شود. (دلوز، ۱۳۹۲: ۱۳۵)

از عناصر مهم و حرکت بخش در ادبیات اقلیت که در حقیقت به شدن در ادبیات مرتبط است، مقوله "نفی" است. نفی در هر اثری نشان از خود حرکتی و حتی ستیز با بودن و هویت ثابت در انسان و ادبیات است. در نفی، قدرت و اعتماد به خویشتن نهفته است. آن‌که قدرت نفی و رد هر نظر و دیدگاهی را در خود دارد؛ او می‌تواند شخص قدرتمندی در ارائه بینش و ایده‌های خود باشد. "مسئله نفی، ریشه‌ای بس سترگ از تجربه ورزی و میل به شدن را درون انسان متجلی می‌کند؛ زیرا زبانی را که او به تدریج بارور کرد و آن را مناسب‌ترین بیان شگفتی محسوب کرد، تنها با بلی گفتن به هر چیز، نمی‌توانست راه هرگونه کنجکاوای را هموار کند. نویسندگان اقلیت، نفی تجربه و اراده را همان نفی یا از دست دادن فردیت شخص و رسیدن به تأمل ادراکی محض دانستند." (تاجبخش و علیزاده ۱۳۹۵: ۵)

نفی در یک اثر نشانه خروج از بودن به سمت شدن است. دلوز با مطالعه عمیق و هدفدار فلسفه و تاریخ آن، دیدگاه‌های معمول و روش‌های متعارف فلسفه را به سمت پاسخگویی و حتی بن‌بست کشید. از نظر او تاریخ هر کشوری قابلیت شدن و صیوروت را داراست. مقصود او در شدن تاریخی همان نفی برخی بوده‌های تاریخی

است که به شدن ختم می‌شود. منتهی نفی و صبرورت تاریخی از نظر او ویرانی و واژگونی نیست؛ بلکه حرکت و کمال‌جویی است.

از دیگر تأکیدات خوانش دلوزی، یافتن "میل" برای شدن در اثر است. هر چیزی که موجب رهاسازی میل در نویسنده بشود، قابل ستایش است.

نگاه دلوز به میل با یک نگاه شی‌زویی همراه است. میل مثلی اودیپی که پدر، مادر و فرزند در آن نقش‌های اصلی را بر عهده دارند و نهایتاً فرزند میل خروج از سلطه پدر را در خود ایجاد می‌کند.

دلوز بایبان و اعتراض بر کشته شدن و خفه ماندن میل انسان از آغاز تا امروز در پی نوع زیست، پدرسالاری، حکومت‌های دینی و سرمایه‌داری اعلام می‌کند که انسان باید فضای ابراز امیال و خواسته‌های خود را داشته باشد تا از قلمروهای قیدوبند آور و تخریرکننده نجات پیدا کند. سرکوب کردن میل در انسان به نابودی انسان و از بین بردن آینده‌ای درخشان‌تر ختم می‌شود. آنچه را دلوز به‌عنوان شی‌زوفرنی مطرح می‌کند، مفهومی که به افراد هویت پریش اطلاق می‌شود، نیست. شی‌زوفرنی افرادی چند شخصیتی نیستند؛ بلکه در دو بعد دیداری و شنیداری دچار کثرت شنوی و کثرت بینی می‌شوند. شی‌زوفرنی میل در ادبیات اقلیت اساس صبرورت و شدن به حساب می‌آید. هر اثر بزرگی زاینده میل نویسنده به حیات، کمال و دگرگونی متفاوت است تا آنجا که دلوز با تأیید نظر نیچه باور دارد که یک اثر هنری بزرگ پیش از اندیشیدن در حقیقت آن، باید به عنصر میل در آن اندیشید. در نظر دلوز و گتاری یکی از تجلی‌های ماشین‌های میل گر، نزد هنرمند دیده می‌شود. اثر هنری، خود ماشینی میل گر است. (زمانی و شریف زاده، ۱۳۹۶: ۹)

زمین‌ساقه یا ریزوم در زیست‌شناسی به ساقه‌های زیرزمینی و ریشه‌های فرعی گیاه گفته می‌شود. این ساقه‌ها دارای رشد افقی هستند و حتی برخلاف دیگر گیاهان ریشه‌های آن نیز در زیر خاک به‌صورت افقی رشد و توسعه می‌یابد.

دلوز و گتاری بر آن‌اند که اندیشه و قلم‌روزدایی‌های هنری باید مثل ریزوم‌ها رشد عرضی افقی داشته باشند و با وسعت یابی و گسترش خود، مفاهیم و زبان گسترده‌تری را شامل گردند.

آنچه طرح دلوز را یکپارچه می‌کند، تأکید بر شدن به جای بودن است. در مفهوم دلوزی شدن، انتقال و تغییر زندگی از طریق ساختارهای بسته به‌سوی تفاوت‌هاست. حفظ ساختارها با بودن در ارتباط است درحالی‌که شدن، حفظ ساختار را نفی می‌کند و «شدن» گشوده بودن نسبت به تفاوت‌هاست. (سلحشوری و ایمان زاده،

این جستار به روش توصیفی - تحلیلی سعی دارد، علاوه بر معرفی نظریه ادبیات اقلیت دلوز و اثبات کاربست این رویکرد بر تحلیل رمان "جای خالی سلوچ" و "رمان الثلج یاتی من النافذه" هر یک از اصول قلمرو زدایی را بررسی کرده و همچنین در پی پاسخ به این پرسش‌ها است:

ادبیات اقلیت چیست؟ هدف ادبیات اقلیت چیست؟ آیا کاربست این رویکرد بر زمان‌های موردنظر امکان‌پذیر است؟

فرض آن است: مهم‌ترین ویژگی ادبیات اقلیت قلمرو زدایی است. هدف رویکرد ادبیات اقلیت صیوروت و دگرگونی است. امکان خوانش زمان‌های مذکور با رویکرد ادبیات اقلیت میسر است.

۲-۱ پیشینه تحقیق:

لازم به ذکر است که در بین آثار دولت‌آبادی به رمان «جای خالی سلوچ» بیش از دیگر آثار توجه شده است. ابراهیم آرمن و شهرزاد فیروزی مندمی (۱۳۹۱) در پژوهشی تطبیقی، ادبیات روستایی را در دورمان فارسی و عربی جای خالی سلوچ دولت‌آبادی و «الأرض» شرفاوی بررسی کرده‌اند. زهرا صادقی و نسترن گندمی (۱۳۹۷) به بررسی تطبیقی شخصیت‌پردازی زن در «جای خالی سلوچ» دولت‌آبادی و «بدایه و نهاییه» نجیب محفوظ پرداخته‌اند.

درباره رمان «الثلج یاتی من النافذه» حنا مینه مقاله‌هایی به رشته تحریر درآمده از جمله: متکی زاده، محمدی وقاب سازان (۲۰۱۳) در مقاله‌ای با عنوان توصیف زیبایی‌شناسی در رمان «الثلج یاتی من النافذه» منتشرشده در دانشگاه ابن رشد هلند، نتیجه می‌گیرد که عنصر توصیف بر سایر عناصر فنی غالب بوده و نویسنده به‌طور گسترده از آن در رمان استفاده کرده است. رماش و شعیب (۲۰۱۴) در مقاله بعد سیاسی و اجتماعی در رمان «الثلج یاتی من النافذه» منتشرشده در دانشگاه ام‌البواقی به این نتیجه می‌رسد که رمان سیاسی اجتماعی بازتابی از آگاهی انتقادی از یک‌سو و میل به نفوذ در زندگی سیاسی و اجتماعی است. رضا ناظمیان (۱۳۹۲) در مقاله: واکاوی سیاست در زمان‌های سوریه با تکیه بر رمان الثلج یاتی من النافذه حنا مینه، نتیجه می‌گیرد قهرمان داستان سعی دارد عدالت اجتماعی را تحقق بخشد و جهانی خالی از ظلم بنا کند و حنا مینه از طریق این داستان تأکید می‌کند، پیروزی به دست می‌آید، هرچند که زمان مبارزه طولانی شود.

درباره رویکرد ادبیات اقلیت نیز مقاله‌های زیر به رشته تحریر درآمده:

تسلیمی و قاسمی پور (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «اقلیت شدن» در بوف کور، به این نتیجه می‌رسند که میل، شدن، قلمرو زدایی و بسیاری از مفاهیم دلوزی در بوف کور و دیگر آثار هدایت به چشم می‌خورد. تاجبخش، علیزاده و مهندس پور (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان ادبیات اقلیت و بررسی عناصر تطبیقی قلمرو زدایی زبانی؛ نفی و شی‌های کثرت یافته نتیجه می‌گیرد که: بررسی تطبیقی دو عنصر قلمرو زدا، در داستان مسخ کافکا و

نمایش نامه دست‌آخر بکت، شامل نفی شی‌های کثرت یافته است و این امر نشانگر صیوررتی در جهت تغییر است.

شایان ذکر است که مقاله‌های بسیاری در مورد نظریه‌های سینما، فلسفه، هنر، نقاشی و ... ژیل دلوز، نگاشته شده است. با توجه به جستجوهای انجام‌شده در پیشینه مربوط به پژوهش حاضر، رمان «جای خالی سلوچ» تاکنون با نظریه «ادبیات اقلیت» مورد بررسی قرار نگرفته است.

۲- متن

۲-۱ همسانی‌ها و ناهمسانی‌های دورمان

شخصیت‌های اصلی در هر دورمان پویا هستند و ایستا نیستند. در هر دورمان فضای سیاسی به چشم می‌خورد. در رمان "جای خالی سلوچ" تأثیر اصلاحات ارضی بر زندگی روستاییان دیده می‌شود که چگونه، باعث از بین رفتن زمین‌های اهالی زمینچ، از جمله مرگان شد و مشکلاتی برای آن‌ها به وجود می‌آورد که امری سیاسی است. در رمان "الثلیج یاتی من النافذه" شخصیت اصلی به دلیل اینکه مبارز سیاسی است و از آزادی و حقوق کارگران دفاع می‌کند، زندانی و تبعید می‌شود. نویسنده هر دورمان از سبک رئالیسم پیروی می‌کند و مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی ... روز را بیان می‌کند. فقر و تنگدستی از دیگر شباهت‌های است که بر هر دورمان سایه افکنده است. از تفاوت‌های دورمان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

موضوع در دورمان متفاوت است. در رمان "جای خالی سلوچ" نبودن سلوچ و مشکلاتی که به دلیل نبودن او به وجود می‌آید و مشکلات و آسیب‌های ناشی از فقر و تنگدستی که گریبان گیر خانواده می‌شود دغدغه اصلی و محور داستان است. در حالی که رمان "الثلیج یاتی من النافذه" شرح قسمتی از زندگی یک مبارز سیاسی در تبعید است. شخصیت اصلی رمان "جای خالی سلوچ" یک زن است به نام مرگان؛ که داستان را پیش می‌برد؛ اما در رمان "الثلیج یاتی من النافذه" یک مرد (فیاض) شخصیت اصلی داستان است. در رمان "جای خالی سلوچ" مرگان زنی بی‌سواد و اهالی روستا است. در حالی که فیاض در رمان "الثلیج یاتی من النافذه" فردی تحصیل‌کرده، نویسنده و استاد دانشگاه است. چگونگی حضور شخصیت‌های اصلی در هر دورمان متفاوت است. از نظر جغرافیایی؛ در رمان "جای خالی سلوچ" مسائل و رویدادها در روستا (زمینچ) شکل می‌گیرد ولی در رمان "الثلیج یاتی من النافذه" مشکلات و مبارزات فیاض در دو کشور سوریه و لبنان بیان می‌شود.

۲-۲ تحلیل رمان بر اساس نظریه ادبیات اقلیت

۲-۳ "بازفعال‌سازی" جریان زندگی از راه ناهمسانی یا انحراف از معیار

بازفعال‌سازی که شکلی دیگر و یکی از پایه‌های "شدن" است، یک ترکیب با شکل جدید؛ اما با کارکردی آشنا برای هرکسی است. به عنوان نمونه، ماشین یا دستگاه ماشینی از فعالیت و سلامت خارج گردد و دوباره بتوان آن

را از ایستایی و سکون به حرکت و فعالیت برگردانیم. در ادبیات شاید این اتفاق چندان خوشایند نبوده که شاعر یا نویسنده‌ای زبان و نحو یک اثر هنری را که در زمان‌های دیرین دفن شده، دوباره آن را به حرکت و فعالیت رسانده باشند؛ اما دلوز بر این مقوله تأکید می‌کند که بازفعال‌سازی قرار دادن یک اثر یا سبک در زمان فعلی مقصود نیست؛ بلکه بهره‌مندی از برخی ابزارهای آن ماشین و نو ساختن آن و همچنین بستن قطعات جدید بر آن است. اقلیت شدن، بیانگر گریز از هنجارهای اکثریت است. راه گریزهایی که در نتیجه سرکوب و فشارهای خانوادگی و اجتماعی راوی (مؤلف) را به باز قلمرو گذاری سوق می‌دهد. خط گریزهای راوی: سخت کار کردن مرگان، سفید کردن خانه‌ها، نگهداری و نگهداری فرزندان، کارهای سخت از نوع کارهای سلوچ؛ خود، عدول از هنجار است برای باز فعال‌سازی جریان زندگی و در واقع اقلیت شدن است. فعال‌سازی جریان زندگی از راه ناهمسانی یا انحراف از معیار اقلیت شدن بیانگر گریز از هنجارهای اکثریت است. راه گریزهایی که در نتیجه سرکوب و فشارهای خانوادگی و اجتماعی راوی (مؤلف) را به باز قلمرو گذاری سوق می‌دهد. خط گریز های راوی: سخت کار کردن مرگان، سفید کردن خانه‌ها و ... عدول از هنجار است برای فعال‌سازی جریان زندگی و در واقع اقلیت شدن است.

"کار برف بام کم‌کم تمام است. مرگان به دخترش می‌گوید که آتش درست کند و وجود همه تلاشش را به کار می‌برد تا آخرین تکه‌های برف را پایین ببرد. به هاجر می‌گوید که جارو را بالا بیندازد. هاجر نمی‌تواند جارو را روی بام پرتاب کند جارو را از پله‌ها بالا می‌برد، به دست مادرش می‌دهد و زود پایین می‌آید تا آتش روشن کند. ته مانده‌های برف را مرگان جارو می‌زند." (دولت‌آبادی، ۱۳۹۹: ۱۰۷)

در همین نمونه، به صورت آشکار بازفعال‌سازی اتفاق افتاده است. آمدن برف و نشستن آن در پشت بام به نوعی تعطیل شدن یک روند جاری و ساری در زندگی است. مرگان با گرفتن جارو که ابزاری است برای باز فعال‌سازی زندگی به جان برف‌ها می‌افتد تا این ماشین ایستاده را دوباره به راه بیندازد. در همین نمونه واژه آتش نیز در ذات خود دارای یک حرکت و شدن است. آتشی که موجب گرمای زندگی و دوباره راه افتادن ماشین زندگی است. "مرگان لگن و چلیک حلبی و تکه گونی‌هایی که در سفیدکاری دیوار و سقف به کار می‌برد، آماده به گوشه‌ای گذاشته و منتظر بود دیگران راهی کار خود شوند. مرگان همه را باید راه می‌انداخت و بعد خودش راهی می‌شد. دوروبر عید، کار مرگان درآمده بود. سفیدکاری خانه‌ها." (همان: ۱۹۰)

در این نمونه رفتن سلوچ برابر است با ایستادن ماشین فعالیت و خاموش شدن موتور زندگی. بر اساس باز فعال‌سازی، نویسنده در این رمان با قرار دادن میل به حیات در مرگان، او را برمی‌خیزاند و فعالیت را کد و ساکن مانده سلوچ را دوباره به راه می‌اندازد. اگر مرگان بعد از سلوچ کاسه چه کنم دست می‌گرفت و منتظر بازگشت می‌ماند، این عنصر در داستان به وجود نمی‌آمد و از چهارچوب ادبیات اقلیت خارج می‌شد.

ابلغت الأصدقاء أنك في وضع صعب، وان البيت مراقب، فاهتموا للأمر، وأرادوا تأمين مكان آخر لك، فقلت انه يفضلأن يعمل... بان الارتياح في وجه فياض... (مینه، ۱۹۷۷: ۵۰)

"من به دوستانم گفتم که تو در وضعیت سختی هستی و خانه تحت نظر است، آن‌ها نگران شدند و می‌خواستند مکان دیگری را برای تو پیدا کنند، اما گفتم او ترجیح می‌دهد که کار کند. در چهره فیاض آرامشی پیدا شد." (مینه، ۱۹۷۷: ۵۰)

به عقیده دلوز باز فعال‌سازی جریان زندگی از راه ناهمسانی یا انحراف از معیار یکی از ویژگی‌های ادبیات اقلیت است. فیاض در خانه ابوخلیل احساس ناراحتی می‌کند و برای ادامه مبارزه و هدف خود مجبور است به‌عنوان خدمتکار در رستورانی به‌صورت ناشناس کار کند. به‌واسطه صبرورت، به قلمرو زدایی جریان‌ها می‌پردازد فیاض نویسنده و استاد دانشگاه است که به جرم نوشتن برای آزادی به لبنان تبعیدشده، کار کردن یک نویسنده و استاد دانشگاه در رستوران انحراف از نرم است برای سپری شدن و فعال‌سازی جریان زندگی. دور شدن از بودن و حرکت به سمت شدن (صبرورت)، هم‌نوایی کامل نداشتن با معیار استاندارد اکثریت محورانه که در هر قسمت از داستان برای فیاض رخ می‌دهد نشان‌دهنده اقلیت در رمان است. این چنین حرکت‌های دوباره در داستان حنا مینه بسیار وجود دارد و می‌توان بنیان رمان «الثلج یاتی من النافذه» را در همین بازفعال‌سازی و میل به حیات و نفی نابودی و تسلیم دانست.

۲-۴ نفی

"نفی" در دیدگاه دلوزی و ادبیات اقلیت دلوز با زبان ساده همان نه گفتن به موانع و عواملی است که موجب ایستایی و سکون می‌شوند. از دست دادن فردیت شخص و رسیدن به تأمل ادراکی محض و همچنین میل به سپری شدن در عین ناتوانی از ادامه دادن است. نفی، نه گفتن به مرحله قبل و میل نفی مرحله قبل است. مسئله نفی، میل به شدن را درون انسان متجلی می‌سازد. میل شدن در درون مرگان، او را به سمت ادامه زندگی سوق می‌دهد و در این راستا به دخترش هاجر امیدواری می‌دهد که همه چیز خوب خواهد شد؛ بنابراین دل فرسودگی که در روزمرگی در رمان وجود دارد با نفی‌های مستمر از بین می‌رود. حتی وقتی مولا امان خبر از مرگ سلوچ می‌دهد، مرگان قلمرو زدایی می‌کند و به دنبال راه‌گریزی برای خروج از فشارهای خانوادگی است.

"روزگار همیشه بر یک قرار نمی‌ماند. روز و شب است. روشنی دارد، تاریکی دارد. پایین دارد، بالا دارد کم دارد، بیش دارد. دیگر چیزی از زمستان باقی نمانده، تمام می‌شود. بهار می‌آید. هوا ملایم می‌شود. دست‌ودل مردم باز می‌شود." (دولت‌آبادی، ۱۳۹۹: ۱۱۷)

جمله آغازین با فعل نمی ماند، بیانگر یک نفی علیه ثبوت و یک قرارداد ذهنی در مخاطب است. روزگار همیشه بر یک قرار نمی ماند، از سویی نفی هرگونه ناامیدی و از دیگر سو حرکت بخشی برای "شدن" در شخصیت و همچنین داستان است.

"شنیده ام که سلوچ خدایامرز فوت شده! مولا امان نماند که جوابی از خواهرش بگیرد؛ پا به در گذاشت و رفت. مرگان هم چیزی نداشت که بگوید. دمی گیجی و گنگی؛ اما زود به خود آمد و به هاجر نهیب کرد: بیا دیگر شب شد! مرگان سرخاب سفیداب را آماده کرده بود. نگاهش هم نرم شده بود." (همان: ۲۷۳)

مرگان شخصیت اصلی رمان ناتوان از ادامه دادن؛ اما محکوم به ادامه دادن و نفی ساختارهای متوالی است. مسئله نفی، تجربه ورزی و میل به شدن را در درون او متجلی می کند. مرگان مرحله به مرحله تحولی نو ایجاد می کند و با نفی وضعیت های موجود و زدودن ساختارهای متوالی قلمرو زدایی می کند.

"عباس خاموش بود. مادر به او نزدیک شد، سر عباس را روی سینه گرفت و در گوشش زمزمه کرد. کارت نباشد، از گرسنگی نمی میری، پسر گلم! برایت پول راهی می کنم. تا از من خبری بشود، مردم نگاهت می دارند." (همان: ۴۰۳)

مسئله نفی، می تواند هم در ظاهر واژه ها مانند قید نفی مثل نه و خیر و هم در افعال منفی و هم از مفهوم جمله ها اتفاق بیفتد. مرگان باید پایی در خانه و پایی در بیرون خانه داشته باشد (نفی را کد بودن و یکسویه بودن مرگان)، نمی تواند عباس را تنها بگذارد (نفی بی مسئولیتی) و... و افعالی چون نمی تواند با تکرار خود که در ساختار کلی داستان از این گونه افعال منفی که هم بیانگر نفی دلوزی است و هم واجد سبک نوشتاری نویسنده، فراوان است. قالها وقف ليرة فضة ارضاً، وامر فياض:

خذاها!

كانت الالهانة بالغة، لم يلق فياض مثلها... «لماذا الحياة بعد يا فياض؟ الموت، الآن، هو الحياة، فافعلها ومت»...

وقال في نفسه: «لابد ان اجد مخرجا... بيروت واسعة.» (مینه، ۱۹۷۷: ۸۰)

"این را گفت و یک سکه یک لیری روی زمین انداخت و به فیاض دستور داد:

- بگیر! این توهین خیلی بزرگی بود. تاکنون با او اینگونه رفتار نشده بود. با خودش گفت چرا هنوز زنده ای فیاض؟ مرگ، الان خود زندگی است. این کار را انجام بده و بمیر... با خودش گفت: من باید راه خروجی را پیدا کنم." (مینه، ۱۹۷۷: ۸۰)

فیاض پیوسته در حال پویایی، به جلو رفتن و نفی مرحله قبلی ست. او تلاش می کند از احساس خواری که در درونش به وجود آمده رهایی یابد. نفی آن مرحله یعنی خارج شدن از آن کار برای رسیدن به تکامل بیشتر. دلوز

ادبیات اقلیت را راهی برای تکامل هر چه بیشتر می‌داند. فیاض هرگونه سختی را تحمل می‌کند و برای رسیدن به هدف فردیت خود را نادیده می‌گیرد و بار هر سختی را به دوش می‌کشد و با آگاهی از خطرات و مشکلات پیش رو همچنان ادامه می‌دهد. قلمرو زدایی می‌کند و به صیوروت دست می‌یابد. فیاض در مدت تبعید در لبنان سختی‌های بسیاری کشیده و توهین‌های فراوانی را تحمل کرده است. بعضی مواقع حتی مرگ را به آن زندگی ترجیح می‌دهد؛ اما هیچ‌گاه گرفتار مرکزیت و سکون نمی‌شود؛ بنابراین در عین ناتوانی از ادامه دادن، میل به سپری شدن دارد؛ و برای عبور کردن از این مرحله چاره‌اندیشی و قلمرو زدایی می‌کند که راه خروجی پیدا کند. اینسل فیاض من گرفته فی بیت جوزیف فی الصباح الباكر. ترك حقیته ورسالة علی الطاوله ومضى... لم یودع مصنیفه ولا قبل الصغیرتین او قال كلممة عما أنتوی. هو الآن. «سلیمان»، عامل بناء فی ورشة ب «كرم الزیتون». انتهی عهد «المدرس والكاتب»... (مینه، ۱۹۷۷: ۲۰۲)

"فیاض صبح زود از اتاق خود در خانه ژوزف بیرون رفت. پیغامی را روی میز گذاشت و رفت. او نه از میزبانان خداحافظی کرد و نه با دو دختر جوان، در مورد آنچه که قصد داشت انجام دهد صحبتی کرد. او اکنون، «سلیمان» است. یک کارگر ساختمانی در یک کارگاه، در «کرم الزیتون». دوران معلم و نویسنده به پایان رسیده است." (مینه، ۱۹۷۷: ۲۰۲)

پس از آنکه فیاض به این نتیجه می‌رسد که برای ادامه فعالیت باید خانه ژوزف را ترک کند، به سرعت با تصمیم‌گیری پیش‌بینی ناپذیر و برخلاف انتظار ژوزف و همسرش دست به قلمرو زدایی می‌زند؛ و با نفی مرحله قبل تحولی جدید را رقم می‌زند. دوباره کارگری کردن و این بار به عنوان کارگر ساختمان هم‌نوابی نداشتن با معیار استاندارد و انحراف از آن است.

فیاض و مرگان شخصیت‌های اصلی دو رمان ناتوان از ادامه دادن اما محکوم به ادامه دادن و نفی ساختارهای متوالی هستند. مسئله نفی، تجربه ورزی و میل به شدن را در درون آن‌ها متجلی می‌کند. مرگان و فیاض مرحله به مرحله تحولی نو ایجاد می‌کنند و با نفی وضعیت‌های موجود و زدودن ساختارهای متوالی قلمرو زدایی می‌کنند.

۲-۵ صیوروت (شدن)

صیوروت (دگرگونی، تغییر و تبدیل، این‌همانی، دگردییسی) در دیدگاه دلوز و گتاری، اغلب در نتیجه جایگزینی یا تبدیل این به آن اتفاق می‌افتد. در ادبیات اقلیت مفاهیم به سمت قلمرو زدایی در حرکت هستند و ادبیات در حرکت همیشگی است. اندیشه هیچ‌گاه حالت سکون ندارد و دائماً در حال صیوروت (شدن) است و صیوروت از مهم‌ترین مشخصه‌های اقلیت است. صیوروت، برقراری پیوند بین عناصر قلمرو زدایی شده و اقلیت شدن است. این قلمرو زدایی‌ها بر تلقی فرد از خود تأثیر می‌گذارد. شخص را از باورهای قبلی‌اش جدا می‌کند.

چون دیگر خودش را خود نمی‌بیند. نویسنده یک رمان به سمت شخصیت‌هایش متمایل می‌شود. شاعر به موجودات و شخصیت‌های شعری‌اش بدل می‌شود. همان‌گونه که شخصیت کافکا در مسخ، موجود حیوانی می‌شود یا نویسنده (راوی) در بوف کور هدایت جای بوف کور می‌نشیند، خانلری در شعر عقاب نیز می‌تواند خودش را عقاب ببیند و با چشم‌های او ببیند.

در داستان جای خالی سلوچ، این صیوروت هم بین نویسنده و شخصیت‌ها برقرار است و هم در رفتارها و کنش‌های شخصیتی شخصیت‌ها. مرگان با وجود نبودن سلوچ و فشارهای زندگی با اعمال قلمرو زدایی و حرکت به سمت شدن به صیوروت دست می‌یابد؛ زیرا صیوروت ادراک‌های پیشین را ناپدید می‌کند. رفتن سلوچ با همه سختی‌هایی که برای مرگان به وجود آورده است، آغاز یک قلمرو زدایی در جریان‌های گوناگونی است که مرگان پیش رو دارد. مرگان نماد یک زن روستایی و کشاورز که بر اساس چهارچوب‌های ثابت و بازمانده از گذشته باید در اطاعت محض و موظف به امور داخلی منزل در خط و مرز زنانه زندگی کند؛ اما با شکستن قلمرو محدودیت زیستی و صیوروت روش و کارکردهای خود نه تنها جای خالی سلوچ را پر کند، بلکه تبدیل به سلوچ بشود؛ اینجاست که شدن و دگرپرسی شخصیتی در او اتفاق می‌افتد.

"مرگان کم‌کم داشت به خود می‌آمد. چشم‌هایش نرم‌نرم به روی آنچه روی داده بود باز می‌شدند. فشار و نیرویی وحشی، بار دیگر از درونش قامت برمی‌کشید. چشم‌هایش بار دیگر خود را می‌دیدند. دور و برش را آشکارا می‌دید. همه چیز از نو جان گرفته بود. از دل خشک سرمای زمستان، بار دیگر زندگانی می‌جوشید. همه چیز انگار دوباره زنده می‌شد." (دولت‌آبادی، ۱۳۹۹: ۱۰)

در نمونه موردنظر صیوروت و شدن و اقلیت شدن زندگی مرگان و شخصیت او کاملاً پیداست. زندگی خشک‌شده را به چشمه جوشان بدل کرد. مرده‌ها دوباره جان گرفتند. هر چیزی که در "بودن" حبس و مردار شده بودند، مرگان آن‌ها به "شدن" کشاند. یکی از بهترین شاهد‌های صیوروت و شدن در چند سطر زیر اتفاق می‌افتد. شدنی که حتی در نوع جمله‌بندی و بیان هیجان‌انگیز و جان‌بخش دولت‌آبادی نیز وجود دارد. حتی خواننده‌ای را که در ایستایی و سکون ویل همان بودن گرفتار شده باشد، هیجان‌زبانی نویسنده و حرکت بخشی آن، او را به حرکت، رفتن و یک جای‌گزینی شخصیت پویا بر ایستا مبدل می‌کند.

"مرگان توانست جم بخورد. به خود آمد. بیش از این نباید می‌ماند. باید می‌رفت. نه در پی سلوچ، پشت به سلوچ و رو به زمینج. براه افتاد و کوشید قدم‌هایش را تندتر بردارد. به سرما نباید مجال داد. تو اگر بمانی، او می‌تازد. یکجا نباید بمانی. به تن تکان باید بدهی. جان به جنبش باید وابداری." (همان: ۲۵)

در بند فوق می‌توان اغلب مؤلفه‌های دلوزی یا ادبیات اقلیت را شاهد بود. شدن با میل به حیات و تداوم وزنده ماندن، نفی نابودی و ویرانی زیر بار سنگین سرنوشت به ظاهر غیرقابل تغییر و ریزومه شدن و توسع در بستر

زندگی از نوشته‌های دولت‌آبادی کاملاً برمی‌آید. مرگان چون زری در داستان سووشون با اقلیت شدن تناسب کامل دارد.

ولما بقى فياض وحيداً تذكّر گرفته فى بيت ابى خليل وحمد الله على السريه ونعمه الهدوء هنا... فاعترزم اتمام قصته الجديده بسرعه... وبينها هو يفكر بخاتمه لها، طرق الباب بكثير من الملطف، ودخل جوزيف متهللاً. (مينه، ۱۹۷۷: ۱۴۵)

"وقتی که فیاض تنها ماند خاطرات اتاقی که در خانه ابوخلیل داشت را به یاد آورد. به خاطر اطمینان و آرامش و سکوت اینجا خدا را شکر کرد... بنابراین قصد داشت داستان جدید خود را به سرعت به اتمام برساند ... و همین طور که به پایان این قصه فکر می‌کرد، جوزف در اتاق را خیلی آرام زد و وارد اتاق شد."

با ورود به خانه ژوزف مصمم‌تر از قبل برای نوشتن که هدف اصلی اوست تلاش می‌کند راه‌گریزی به‌سوی باز قلمرو گذاری در انزوا و نوشتن پیدا کند و این عبور از بودن و رسیدن به شدن صیوروت است. بنا به تعریف دلوز صیوروت، برقراری پیوند بین عناصر قلمرو زدایی شده و اقلیت شدن است. این قلمرو زدایی‌ها بر تلقی فرد از خود تأثیر می‌گذارد. شخص را از باورهای قبلی‌اش جدا می‌کند.

العرشه قبل العمل، والراحه بعده، والشعور السعيد لكون الانسان يفعل شيئاً لأجل المستقبل... تلك هي الحياه. Oui Cest la vie یا جوزیف. انا ايضاً عشتها، عرفت السير بالليل، وفي مطاوى الثياب «بضاعه» ممنوعه، كما عرفت الذهاب الى المظاهرات وتحت الثياب بيجاما... وفي اول مره اوقفت، لكن الصوره كانت جميله. كنت انظر فى المرآه وابتسم. (مينه، ۱۹۷۷: ۱۴۷)

"لرز قبل كار و استراحت بعدازآن و حس خوش‌حالی برای انسانی که برای آینده یک کاری کرده ... زندگی همین است. ((با زبان فرانسوی زندگی همینه)) جوزف من هم این‌طور زندگی کردم وراه رفتن شبانه را شناختم. زیر لباسم چیزهای غیرقانونی مخفی کردم؛ اما این روزها را می‌دیدم و زیبا بود. به آینه نگاه می‌کردم لبخند می‌زدم." فیاض در همه جای داستان در حال صیوروت است و هرگز در حالت بودن باقی نمی‌ماند. با ورود به خانه ژوزف مصمم‌تر از قبل برای نوشتن که هدف اصلی اوست تلاش می‌کند راه‌گریزی به‌سوی باز قلمرو گذاری در انزوا و نوشتن پیدا کند و این عبور از بودن و رسیدن به شدن، صیوروت است که نشان می‌دهد اقلیت در همه جای رمان «الثلج یاتی من النافذه» به چشم می‌خورد.

۲-۶ ریزوم و میل

ادبیات اقلیت با "شدن" سروکار دارد. شدن از نتیجه (نفی، صیوروت، بازفعال‌سازی، میل و...) به دست می‌آید. بر اساس نظریه دلوز، هر چیزی که قابلیت صیوروت و دگردیسی نداشته باشد، در قالب ادبیات اکثریت است. یکی از جدی‌ترین عناصر شدن، میل به رفتن، حرکت متغایر و براندازی غل و زنجیرهای دست‌وپا گیر است. از

این منظر هر چیزی که مانع حرکت و تغییر و صیورورت بشود، باید از سر راه برداشته شود. مفاهیم صیورورت پذیر خاصیت ریزوم گونه دارند و به صورت قطعه‌قطعه؛ اما متصل به هم و تکمیل‌کننده یکدیگر هستند. ریزوم رابطه سلسله مراتبی، ریشه محور، ساختار عمودی و دوبعدی را به هم می‌ریزد. بین نقاط نامتجانس اتصال برقرار می‌کند. هر نقطه از ریزوم قابل اتصال است به ریزوم دیگر و ارتباط و اتصالی جدید برقرار می‌کند. دلوز و گتاری معنای موردنظر خود از اتصالات و پیوندها را با مفهوم «ریزوم» شرح می‌دهند. طبق نظر آن‌ها هر موجودی یک ماشین میل گر است. ماشین‌های میل گر به شکلی ریزوماتیک پیوسته در تلاش برای اتصال با دیگر ماشین‌های میل گر هستند؛ یعنی موجودات انفعالی نیستند که در کنترل نیروهای دیگر باشند، بلکه خود میل می‌ورزند و در پی تجربه اموری تازه‌اند. آن‌ها میل به سوی تجربه کردن دارند.

"در زمینه ادبیات برای دلوز و گتاری هدف داستان آن است که میل را رها سازد. آن را هم با یورش به حدود مکانی - زمانی ما و از هم گسیختن منظومه‌هایی که ما را مقید نگه می‌دارد. ... به همین جهت دلوز و گتاری آن آثاری را ارج می‌نهند که از بازنمایی و همسان‌یابی تخطی می‌کنند." (تسلیمی، ۱۳۹۴، ۶۷)

هرچند در داستان طبق نظریه دلوز، مرگان برای حفظ اموالش در مقابل سالارگویی یک ماشین میل گر است که در مقابله با خان قدرتمند چاره‌ای جز شکستن قیود ندارد؛ اما این میل نمی‌تواند برخاسته از یک حس غریزی و اتوماتیک ماشینی باشد؛ بلکه درست برعکس عمل می‌شود. مرگان با بازشناخت قابلیت‌های درونی و با آگاهی کامل به شکستن قیود و چهارچوب‌های بسته‌شده به پای زن سنتی ایرانی دست می‌زند. میل به حیات و میل به رهایی از قفسی به نام زن محصور در خانه و کارهای زنانه و سکوت این شخصیت را به سمت اقلیت شدن و رمان دولت‌آبادی را نیز در ادبیات اقلیت قرار می‌دهد. شخصیت اصلی رمان در واکنش و پاسخ به موقعیت‌های جدید و توسعه استراتژی‌های تازه، در مواجهه با هر مسئله‌ای تغییر می‌کند و قابلیت‌های جدیدی به دست می‌آورد و ظرفیت‌های تازه‌ای ایجاد می‌کند؛ و به مرحله دیگری از فعلیت پتانسیل‌ها و بالقوگی‌هایشان نائل می‌شود. در هر مرحله مونتاژی جدید شکل می‌گیرد. مرگان مانند ماشین میل گر دست به آفرینش، کنش، تجربه اموری نو و تحقق امیال خود می‌زند از طریق اتصال با دیگر ماشین‌ها و کنشگران. میل بی‌وقفه، عمل پیوند دادن جریان‌ها و سیلان‌های پیوسته را که در اساس تکه‌تکه‌اند انجام می‌دهد. در واقع هویت و شخصیت مرگان در رمان، همین تفاوت‌ها و تبدیل‌هاست. دیگر آنی که قبلاً بوده نیست. شدن و صیورورتی را پشت سر گذاشته است.

"... مس که مال سلوچ نیست. سلوچ از خانه بابای نداشته‌اش مس و تاس ارثی به خانه من آورده؟! این چار تکه مس و تاس را برادر من جهیزیه به من داده. حالا آن‌ها را بیارم بدهم بابت قرض شویی که نمی‌دانم کدام جهنمی رفته؟ (دولت‌آبادی، ۱۳۹۹: ۳۰) در تو عشق می‌جوشد، بی آنکه ردش را بشناسی. بی آنکه بدانی از کجا در تو

پیداشده، روییده. شاید نخواهی هم. شاید هم بخواهی و ندانی. نتوانی که بدانی. عشق، گاهی همان یاد کمرنگ سلوچ است و دست‌های به گل آلوده تو که دیواری را سفید می‌کنند." (همان: ۲۰۲)

آنچه که سبب صیوررت در این داستان و شخصیت‌ها به‌ویژه مرگان شده است، همین این مجموعه اتصالات است که اصطلاحاً یک ماشین میل گر نام می‌گیرد... بر اساس نظر دلوز و گتاری میل، پیوندهای اجتماعی ایجاد می‌کند که همواره در حرکت، تحول و جریان است. در هر مرحله تحولی صورت می‌پذیرد که لازمه صیوررت و اقلیت است.

"بگذار برو، این به خیال مرگان آسان می‌نمود. ناگهان چیزی را گم کرده بود که درست نمی‌توانست بداند که چیست؟... شاید بشود گفت که نیمی از خود مرگان گم شده بود... سقف از فراز و دیوارها از کنار او کنده شده بودند." (همان: ۹)

در چند سطر مثالی، حس قدرتمند میل و کنده شدن از یک باتلاق و جستن به بیرون و رها شدن و پرواز دقیقاً لمس می‌شود. کسی که نیمی از خودش را گم کرده باشد، نمی‌تواند در خانه بماند. نمی‌تواند کاری نکند. نمی‌تواند نرود و بنشیند. این نمی‌تواند ها همان پرش‌های ماشین میل گر است که باید به سمت شدن، به سمت صیوررت و دیگرگونه شدن برخیزد.

انسحب مضطراً الى الملجأ، وليس في يده إلا الذكري، ثم تمحى الذكري، ويغدو الحب أمنية والحييب خيالاً... عليك يافياض ان تعيش على الخيالات. در فی مکانک لتنفس عن صدرک. (مینه، ۱۹۷۷: ۱۵۸)

"مجبور شد به گذشته پناه ببرد و چیزی جز خاطرات در دسترسش نبود و بعد خاطرات پاک می‌شود و عشق به آرزو مبدل می‌شود و معشوقه در حد خیال می‌ماند. فیاض تو باید زندگی کنی در خیالات. پس برگرد و سینه ات را از هوای تازه پر کن."

دلوز و گاتاری مفهومی تحت عنوان "بدن بی اندام" دارند؛ یعنی ماهیت من محدود به ارگانسیم من نیست بلکه محدود به گستره شبکه من است. وجود این شبکه همواره در پوشش و در حال ساختن اتصالات جدید است. فیاض میل را از چارچوب‌ها و قالب‌های محصورکننده رها می‌کنند و با گشودگی بروی تفاوت‌ها به قلمرو زدایی دست می‌زنند.

مادام لا يتخلص من الوضع داته. ان يخرج فيعمل، او يكلف بمهمة ما، أو ينهض بمسئولية والا فالعودة الى الوطن... «ذلک هو الطريق... ذلک هو الطريق...» (همان: ۱۶۴) "شرطی که از شر این شرایط خلاص شود، خارج شدن و شغلی پیدا کردن است و او مجبور است که کار کند و مسئولیتی به عهده بگیرد، اگر نه باید برگردد به وطن... راهش همین است... بله راهش همین است."

در رمان الثلج یاتی من النافذه خواننده شاهد مفاهیم قطعه‌قطعه شده‌ای است که مانند ریزوم به هم وصل هستند، جدای از یکدیگر نیستند بلکه تکمیل‌کننده مرحله بعدی هستند. مرور خاطره‌ها و یاد معشوقه فیاض به ظاهر شاید ارتباطی با داستان اصلی ندارد اما وقتی در را بروی خاطره‌ها می‌بندد و تصمیم جدی تری برای نوشتن و مبارزه علیه ظلم می‌گیرد خواننده درمی‌یابد که مفاهیم متصل به هم هستند. این مجموعه اتصالات سبب صیوروت و شدن می‌شوند که نتیجه ماشین میل گر است. بر اساس نظر دلوز و گاتاری میل پیوند های اجتماعی ایجاد می‌کند که همواره در حرکت، تحول و جریان است. در هر مرحله تحولی صورت می‌پذیرد که لازمه صیوروت و اقلیت است.

۲-۷ بروز خلاقیت در صورت‌های بدیع و پیش‌بینی ناپذیر

در ادبیات اقلیت هرگونه خلاقیت که غافلگیرانه و پیش‌بینی ناپذیر باشد، از عنصر مهم این ادبیات است. به عقیده دلوز، امکان بروز خلاقیت در شکل‌های نو و غیرقابل پیش‌بینی و همچنین خروج از معیار استاندارد و اکثریت محورانه از دیگر ویژگی‌های ادبیات اقلیت است.

مرگان به زندگی با قیدوبندهای تحمیلی، شکست و سرخوردگی، امیال سرکوب‌شده تن نمی‌دهد و به قلمرو زدایی جریان‌ها می‌پردازد. خواننده با خوانش داستان شاید مرگان را بعد از ترک سلوچ از خانه با آن همه بدهکاری و بار سنگین مسئولیت طبق عادت ذهنی زنی خسته و در مانده تصور کند که به التماس و حقارت و گدایی روی بیاورد؛ اما نویسنده با خلاقیت از پیش تعیین نشده مرگان را به زنی تبدیل می‌کند که تلاش او برای از دست ندادن ظروف مسی، درگیری با سالار، پویایی و حرکت به سمت شدن او را به زنی صیوروت گر و کنش‌گری می‌رساند که از معیارهای استاندارد و ثابت اجتماعی به بیرون پرتاب می‌کند. زنی جسور و معترض و مقاوم با ترفندهایی غیرقابل پیش‌بینی که هنجارهای ذهنی هرکسی را به هم می‌ریزد. پنهان کردن ظروف مسی خلاقیت و عدول از هنجار بود تا مرگان را به هدفش که حفظ اموالش بود برساند. خط‌گریزه‌ای راوی در رمان در واقع اقلیت شدن است.

"مرگان کمر راست کرد و برخاست یک بار دیگر باید به راه می‌افتاد. در این دنیای بزرگ، جایی هم آخر برای تو هست. راهی هم آخر برای تو هست. در زندگانی را که گل نگرفته‌اند. مرگان روی تو بره چم برک زد و در تاریک‌نای شب ظرف‌های مسی را با دست‌هایش لمس کرد. بودند! بودند! مس‌های خودش. مرگان دلش آرام گرفت."
(دولت‌آبادی، ۱۳۹۹: ۴۰۰)

دلوز در ادبیات اقلیت دنبال آن است که نویسنده به هر آنچه که فاقد شدن است، تن ندهد. زدودن و تن ندادن به ادبیات اکثریت و تسلیم آن نشدن در حقیقت نقطه آغازی برای اقلیت شدن است. در این راستا هر اثر ادبی که به سمت شدن حرکت کند در شمار ادبیات اقلیت قرار می‌گیرد. تصمیم مرگان برای ترک بچه‌ها و زندگی گرفتن

به سمت شوهرش سلوچ که او را برای تحولی جدید و رسیدن به تکامل بیشتر آماده می‌کند، جز شخصیت اقلیتی و ادبیات اقلیت نیست. دلوز ادبیات اقلیت را محور ناتمام در مسیر شدن می‌داند. به این معنی که ادبیات اقلیت ممکن است از جایی شروع بشود؛ اما هرگز به پایان نمی‌رسد. شخصیت‌های اقلیت نیز پایان‌پذیر نیستند. بر این اساس مرگان در طول داستان؛ حتی زمان تصمیم برای دیدار شوهرش همچنان به مبارزه و تلاش برای آزادی ادامه می‌دهد و پایانی برای آن وجود ندارد. یقیناً در همان شاهرود و کنار سلوچ با دگرذیسی‌های جدیدتری مواجه می‌شود.

جمع فیاض کتبه و اوراقه و قرر ان یرحل.

اختباً شهوراً و هذا یکفی. اگر مه صدقاؤه ورعوه. فعلوا ذلک تقدیراً لأدبه الذی یکافح علی نفس جهتهم. وعلیه الآن ان یرر هذا التقدير... ان یصمد فی وجه الحیاة ومصاعبها، ان یخرج لیلقاه. (مینه، ۱۹۷۷: ۱۹۵)

"فیاض برگه‌ها و کتاب هایش را جمع کرد و تصمیم به رفتن گرفت.

او ماه‌ها مخفی مانده است دیگر کافی است. دوستانش به او خیلی لطف کرده‌اند، آن‌ها از او تقدیر کردند که ادبیات مبارزه وی را به رسمیت بشناسند. اکنون باید این تقدیر را جبران کند. ورو در روی سختی‌های این زندگی بایستد و بیرون بیاید و با آن‌ها مواجه شود."

همانطور که ذکر شد. زدودن و تن ندادن به هر آنچه که فاقد شدن است، همان امری است که دلوز در ادبیات خواهان آن است. در این راستا هر اثر ادبی که به سمت شدن حرکت کند در شمار ادبیات اقلیت قرار می‌گیرد. تصمیم فیاض برای ترک لبنان و رفتن به وطنش، سوریه و رودر روی سختی‌ها قرار گرفتن تصمیمی است که او را برای تحولی جدید و رسیدن به تکامل بیشتر آماده می‌کند. دلوز ادبیات اقلیت را محور ناتمام در مسیر شدن می‌داند. بر این اساس فیاض همچنان به مبارزه و تلاش برای آزادی ادامه می‌دهد و پایانی برای آن وجود ندارد. او در تبعید و در وطن هیچ‌گاه دست از مبارزه برنداشت.

۳- نتیجه‌گیری

بر مبنای مباحث مطرح شده در پژوهش حاضر، اقلیت شدن، موقعیت‌های جدید برای تفکر، عقاید و ادراکات جدید پیشنهاد می‌دهد. در چنین فضایی اندیشه باید همواره فعال، شدنی، تحول‌پذیر و پیوسته در حال رشد و دگرذیسی باشد. به‌طور قطع می‌توان رمان‌های مورد نظر را ماشین میل گر خواند که برای رهایی از ساختارهای خاص، خط سیرها و مسیرهای مختلفی را در پیش می‌گیرد. شخصیت مرگان و فیاض در این فضا، نماد ریزوم، فلات گونه و غیر متمرکز است و موقعیت‌های جدید برای تفکر، عقاید و ادراکات جدید ایجاد می‌کند. در اندیشه دلوز، تفکر همواره فعال، شدنی و پیوسته در حال رشد و دگرذیسی است. با خوانش رمان «جای خالی سلوچ» و رمان «الثلج یاتی من النافذه» با رویکرد «ادبیات اقلیت» دریافتیم که ویژگی‌های این تفکر را دارا هستند.

شخصیت‌های اصلی داستان پیوسته با نفی مرحله قبل و باز فعال‌سازی جریان زندگی، از راه ناهمسانی یا انحراف از نرم در هر مرحله تحولی جدید خلق می‌کنند؛ که این امر نشان‌گر صیرورتی در جهت تغییر، پویایی، خودزایی، اندیشیدن و تجربه زیستن است؛ که هدف رویکرد «ادبیات اقلیت» است. مرگان و فیاض به واسطه صیرورت به قلمرو زدایی جریان‌ها می‌پردازند و قلمرو زدایی به‌عنوان مهم‌ترین ویژگی ادبیات اقلیت، در هر دو رمان به چشم می‌خورد.

منابع

- تسلیمی و قاسمی پور (۱۳۹۴). اقلیت شدن در بوف کور، مجله ادب پژوهی شماره ۳۳، صص ۶۱-۸۰
- تاجبخش، علیزاده و مهندس پور (۱۳۹۵). ادبیات اقلیت و بررسی عناصر تطبیقی قلمرو زدایی زبانی؛ نفی و شیء‌های کثرت یافته. فصلنامه ادبیات نمایشی و هنرهای تجسمی، شماره ۲، صص ۱۷-۳۰
- دلوز، ژیل (۱۳۸۹)، مارسل پروست و نشانه‌ها، ترجمه الله شکر اسداللهی، تهران: علم.
- دلوز، ژیل و گتاری، فلیکس (۱۳۹۲)، کافکا: به‌سوی ادبیات اقلیت، ترجمه شاپور بهیان، تهران: ماهی.
- دلوز، ژیل و گتاری، فلیکس (۱۳۸۹)، ادبیات اقلیت چیست؟ ترجمه بابک احمدی، سرگشتگی نشانه‌ها نمونه‌هایی از نقد مدرن، گزینش و ویرایش‌مانی حقیقی، تهران: نشر مرکز.
- دلوز، ژیل و گتاری، فلیکس (۱۳۹۲)، کافکا به‌سوی یک ادبیات خرد، ترجمه رضا سیروان ونسترن گوران، تهران: رخداد نو.
- دلوز، ژیل (۱۳۹۲ ب)، بیان و تکنیکی در لایب نیتس، ترجمه پیمان غلامی وایمان گنجی تهران: رخداد نو.
- دلوز، ژیل (۱۳۹۳)، تجربه‌گرایی و سوپرتکتیویته: پژوهشی در باب طبیعت انسانی برحسب هیوم، تهران: نی.
- دولت‌آبادی، محمود (۱۳۹۹)، جای خالی سلوچ، تهران: نشر چشمه
- زمانی جمشیدی و شریف زاده (پاییز و زمستان ۱۳۹۶). ریزوم، شبکه بررسی تطبیقی هستی‌شناسی. فصلنامه فلسفی شناخت. پژوهشنامه علوم انسانی. شماره ۷۷/۱. صص ۱۵۹-۱۸۴.
- سلحشوری، احمد؛ ایمان زاده، علی. (۱۳۹۰). نگاهی به رویکردهای تحلیلی و فراتحلیلی در فلسفه تعلیم و تربیت. همدان: انتشارات دانشگاه بوعلی سینا.
- مینه، حنا. (۱۹۷۷) الثلج یاتی من النافذه: الطبعه الاولى، لبنان: دارالاداب.
- مینه، حنا (۲۰۰۰). هوا جس فی التجربة الروائیة؛ الطبعه الثالث، لبنان: دارالاداب.
- ناظمیان، رضا (۱۳۹۲) واکاوی سیاست در زمان‌های سوریه با تکیه بر رمان الثلج یاتی من النافذه، فصلنامه لسان مبین. شماره ۱۳، ص ۹۶

Deleuze, G. & Guattari, F. (۱۹۸۷). *A Thousand plateaus: capitalism and Schizophrenia*. Minneapolis: University of Minnesota press.
Patton, P. (۲۰۰۵). "Deleuze & Democracy", *Contemporary Political Theory*, pp. ۴۰۰

References

- Taslimi and Ghasemipour (۱۳۹۴). *Minority in the Blind Owl*, *Journal of Literary Studies* (Fall ۲۰۱۵) No. ۳۳, pp. ۶۱-۸۰
- Tajbakhsh, Alizadeh and Mohandespour (۲۰۱۵). *Minority literature and a study of the comparative elements of linguistic territorialization; Negation and multiplied objects*. *Quarterly Journal of Dramatic Literature and Visual Arts*, No. ۲, pp. ۱۷-۳۰
- Deleuze, Jill (۲۰۱۰), *Marcel Proust and the Signs*, translated by Allah Shokr Asadollahi, Tehran: Alam.
- Deleuze, Jill Vegetari, Felix (۲۰۱۳), *Kafka: Towards Minority Literature*, translated by Shapur Bahyan, Tehran: Mahi.
- Deleuze, Jill Vegetari, Felix (۲۰۱۰), *What is Minority Literature?* translated by Babak Ahmadi, *Confusion of Signs Examples of Modern Criticism*, Selection and Editing of Real Money, Tehran: Markaz Publishing.
- Deleuze, Gilles and Guitari, Felix (۲۰۱۳), *Kafka Towards a Micro Literature*, translated by Reza Sirvan and Western Goran, Tehran: New Event.
- Deleuze, Jill (۲۰۱۳b), *Expression and Singularity in Leibniz*, translated by Peyman Gholami and Iman Ganji Tehran: New Event.
- Deleuze, Gilles (۲۰۱۴), *Empiricism and Subjectivity: A Study of Human Nature in Hume*, Tehran: Ney.
- Dolatabadi, Mahmoud (۱۳۹۹), *The vacancy of Salouch*, Tehran: Cheshmeh Publishing
- Zamani Jamshidi and Sharifzadeh (Fall and Winter ۲۰۱۷). *Rhizome, a network of comparative ontological studies*. *Philosophical Quarterly of Cognition. Journal of Humanities*. Issue ۱/۷۷. Pp. ۱۵۹-۱۸۴.

Salhshouri, Ahmad; Imanzadeh, Ali. (۱۳۹۰). A look at analytical and meta-analytic approaches in the philosophy of education. Hamedan: Bu Ali Sina University Press.

Mina, Hana. (۱۹۷۷) Lebanon: Dar Al-Adab. first edition, Al-Thalaj Yati Min Al-Nafezah^۱

Mina, Hana (۲۰۰۰). Air is in the experience of narration; Third Edition, Lebanon: Dar al-Adab.

) Analysis of politics in Syrian novels based on ۲۰۱۳ Nazemian, Reza (the novel Al-Thalaj Yati Min Al-Nafezah, Lisan Mobin Quarterly. No. ۹۶, p. ۱۳

Deleuze, G. & Guattari, F. (۱۹۸۷). A Thousand plateaus: capitalism and Schizophrenia. Minneapolis: University of Minnesota press.

Patton, P. (۲۰۰۵). "Deleuze & Democracy", Contemporary Political Theory, pp. ۴۰۰

Application of the "minority literature" approach in the novel "Al-Thalaj Yati Min Al-Nafza" by Hana Mina and the novel "Jai Khali Salouch" by

Mahmoud Dolatabadi

Maryam Ghorban Ali

PhD student of Persian language and literature, Varamin-Pishva Branch, Islamic Azad University, Varamin, Iran.

Ashraf Chegini (author in charge)

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Varamin-Pishva Branch, Islamic Azad University, Varamin, Iran.

Mohammad Ali Shafai

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Varamin-Pishva Branch, Islamic Azad University, Varamin, Iran.

Jill Deleuze is one of the greatest contemporary philosophers, including thinkers in the field of minority literature studies has had significant. "Minority" is the breaking of the shackles that bind us to certain ways of thinking in order to eliminate and achieve conventional realms through

demilitarization. Becoming or becoming means the transitions through which a concept is transformed.

The minority becomes a resistance to the ideology of the majority and represents an escape from the norms of the majority. All forms are to go to the literature of the minority and to become a minority. Becoming plays a central role in Deleuze's view. He uses the rhizome to explain his philosophy of becoming. In this research, in a descriptive-analytical method, while providing a definition of minority literature, an attempt is made to analyze and recognize this theory in the novel *Verman Jai Khali Salouch*.

Thrill comes from its influence.

By reading two novels, according to the approach of minority literature, we found that the features of this thinking are among the most important. It is characterized by deterritorialization to achieve becoming, and the application of this approach is possible in both novels.

Keywords: Jill Deleuze, Hana Mina, Minority Literature, Becoming,